

قانون - عدالت - حقیقت

(قسمت دوم)

گفتیم احتیاجات علت ایجاد قوانین میباشند و این احتیاجات بعلت اختلاف طبقاتی که بالنسبه میان مردم موجود است متفاوت و گاهی متضاداند بشر با وجود ادعای برابری مردم که امروزه سرلوحه ایده‌های دل‌خواه اوست نتوانسته قوانین عام و مفید برای خود وضع نماید و با توجه باینکه ملل عالم در اغلب شئون اجتماعی تاریخی ، اقلیمی ، فرهنگی ، مذهبی و نژادی و سایر عوامل مؤثره در وضع قانون با هم اختلاف دارند داشتن یک قانون کلی و عام و مفید که سعادت تمام ابناء انسانی را ضمانت نماید حالیه میسر نیست .

بنابراین هر قوم و ملتی با توجه بوضع اجتماعی و عوامل نامبرده در بالا دارای قوانینی خاص و متناسب بخود خواهد بود که ملت‌های دیگر نمیتوانند آن قوانین را بمعنای واقع تدوین و اجراء نمایند و بطوریکه در مقاله قبلی معروض گردید ترجمه قوانین ملت‌های دیگر بعلت عدم تطابق محیط زندگی و آداب و رسوم و اخلاق و سایر خصوصیات که موجب وضع قانون میشوند در اجراء عدالت بمعنای واقع مفید واقع نخواهد شد .

با پیشرفت انسان در شئون زندگی قوانین تازه‌تری و عالی‌تری نصیب او میشود و با توجه باینکه هیچ قانونی نمیتواند ثابت و لایزال باشد قوانین هم‌شکل خود را تغییر و بتبع پیشرفت‌های حاصله عام‌تر و با پیدا کردن جنبه تعمیم‌نویدهای بیشتری را برای ابناء انسانی در زمینه آزادی و برابری در مقابل قانون میدهند و در عصر حاضر بخوبی ملاحظه میشود ملت‌هایی که در رشته‌های مختلف علوم و فرهنگ که خود مولود برابری و یکسان بودن افراد در مقابل مواهب طبیعی و الهی هستند پیشرفته‌اند دارای قوانین عالیتری بوده و علاوه آن قوانین بدرستی و تساوی درباره عموم اجراء میگردد و ملت‌های نامبرده با دارا بودن رشد اجتماعی بالنسبه دارای دستگاه قضاوت بمعنای واقعی و بیطرفی میباشند .

بشر برای نیل بسعادت و داشتن قوانین مفید و محاکم بیغرض محتاج بداشتن آزادی فردی است این آزادی که بزرگترین موهبت انسانی است هنوز بدرستی و بمعنای عام شامل حال بشر امروزه نشده و بنسبت و موقعیت محیط‌های زندگی و بالا بودن سطح فرهنگ و اخلاق و تمدن و مسلک سیاسی ملتها و وضع اقتصادی و غیره از این نعمت بزرگ استفاده میکند و بقول منتسکیو (آزادی سیوه‌ای نیست که در همه اقالیم بدست بیاید) و این آزادی شامل آزادی بیان و نوشته و انتخاب عقیده و مسلک و آزادی اجتماعات و انتخابات و سایر آزادیهای لازم برای زندگی بوده و مادام آزادی فردی مورد حمایت واقع نشود نه قانون اثر دارد و نه محکمه خوب وجود خواهد داشت.

امروزه در قوانین اساسی و عادی و اعلامیه‌های بعضی از دول جهان این قبیل مفاهیم عالی که متضمن آزادیهای فردی است (که بنظر حقیر از تسخیر کرات و سموات هم مهمتر میباشد) بچشم میخورد مشروط باینکه واقعاً بآنها عمل شود و صرف وجود تئوری که بصورت مواد قانونی درآمده بدون عملکردحالیه برای انسان دارای ارزشی نمیشود.

زمانیکه ملت توانست با دارا بودن فهم و ادراک برای خود نماینده انتخاب کند و مقنن هم بدون محدود بودن در حیطة قدرت خود قادر بود قوانین عام و اصیل که حاسی منافع تمام طبقات بطور یکسان باشد وضع کند و قاضی قادر باشد دور از هرگونه مداخله‌ای با کمال بی نظری و انصاف قانون را اجراء کند آنوقت است که تئوری تفکیک قوای سه گانه بصورت عمل درآمده و دموکراسی مفهوم واقعی پیدا میکند. زمانیکه تشکیلاتی صحیح برای بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد و اخلاق مردم بوجود آمد آن موقع عدالت بمعنای واقعی با وضع قوانین عام و مفید و اجرای صحیح آنها میسر خواهد بود والا بدون نیل بعوامل نامبرده نه قانون نه دستگاه عدالت و نه اخلاق عمومی هیچیک پیشرفتی نخواهد داشت.

عدالت اغلب باحقایق امور متفاوت است و آن اجرای قوانین و مقرراتی است که خاصیت صیانت حقوق عامه و قاطبه مردم را همیشه همراه ندارد و با توجه باینکه این قوانین نظر باختلاف طبقاتی که میان مردم موجود است و منافع تمام صنوف را بطوریکسان و تساوی حاوی نیست این است که اجرای قوانین که آنرا

عدالت باید نامید همه وقت توأم با مظاهر عالی اخلاقی و واقعیات امور نیست چه بسا مجرمینی که بالفطره دارای روحی سالم و پاک بوده‌اند و در نتیجه اشکالاتی که در محیط خانواده و زندگی اجتماعی آنان وجود دارد و بعلم محصور بودن در وضع محیط تربیتی و ضیق و سائل اقتصادی (که خود بزرگترین عامل ارتکاب جرائم است) و ناراحتیهای روحی که ناشی از عوامل فوق‌الذکر است مجازات میشوند که بی‌تقصیرند ولی قوانین حاضر بدون توجه بعلم و سوجبات مزبور و رفع آن اشکالات که از قدرت آنها خارج است بنام اجرای عدالت بمنظور صیانت اجتماع درحالیکه همان مجرم هم عضو همان اجتماع میباشد آنان را بشدیدترین وجهی مجازات میکنند و در واقع عدالت بمعنای صحیح و واقعی در مورد اشخاص مزبور که مخلوق عواملی هستند که بر آنان احاطه کامل دارد بدرستی اجراء نمیشود و گاهی اجرای عدالت نتیجهٔ منجر بظلم میشود.

تاریخ پیدایش قوانین همان تاریخ پیدایش انسان است که آن قوانین دربادی امر بصورت مقررات ساده تری وجود پیدا کرده و بشکل قواعد مربوط بخرید و فروش و حفظ املاک که مورد تملک قرار گرفته بود و مقررات مربوط بجنک و غیره بوده که با پیدایش دستورات مذهبی و قوانین دینی مقررات موضوعه متداوله تحت الشعاع اوامر مذهبی قرار گرفته که بعدها آن مقررات باحفظ اصالت وضعی خود را با محیطهای زندگی و تاریخی و جغرافیائی تطبیق و تاحدی از موضوعات دینی منتزع و بصورت قوانین بدون امروزی با تحول و تکامل ادوار تاریخی و انقلابات بشری بوجود آمده‌اند و بی‌مناسبت نیست که دراین مقاله از بعضی عقاید فلاسفه و نویسندگان غربی که با افکار آنان مختصری آشنائی دارم نظریات و مطالبی بعرض برسانم:

افلاطون فیلسوف بزرگ و عالیقدر عالم انسانی که کتب او در پیدایش عوامل آزادی و اخلاقی و علمی و فرهنگی امروز اثر مستقیم داشته و خود از کسانی بوده که بقوانین بی‌نهایت احترام میگذاشته از قول سقراط که اغلب کتابهای خود را منتسب باو کرده میگوید (اگر احکام محاکم بی‌قوت باشد و مردم آنها خوار شمارند دولت بر جا نمیماند بایستی از احکام دولت تبعیت کرد.)

مشهور است که بعد از صدور حکم محکومیت سقراط از طرف محکمهٔ آتن

یاران متمکن و متنفذ او وسیله فرارش را از زندان فراهم کردند ولی سقراط حاضر باین عمل نشد و چنین گفت :

ای اقریطون اگر من از زندان فرار کنم مردم آتن بمن نخواهند گفت ای سقراط شرم نکردی و رعایت احترام قوانین را از دست دادی و به تباهی آنها پرداختی و برخلاف شرائط و پیمانی که ترا به پیروی قوانین پابند ساخته از زندان فرار و پیمان خود را شکستی . واگر من که خود پای بند قوانین و محاکم میباشم قانون بشکنم خوار و بیمقدار خواهم بود گریزاز کشته شدن دشوار نیست آنچه دشوار است پرهیز از ننگ است چه آن تندتر و زودتر از مرگ میرسد و کسانیکه مرا محکوم کردند خود مرتکب گناهی بزرگ یعنی دروغ و ننگ شدند و مرگ گذر کردن نفس است از جائی بجائی .

بمرگ امیدوار باشید و یقین کنید که مردم نیکوکار نه درزندگی و نه پس از آن بدنی بینند و خداوند هیچگاه رحمت خود را از آنها دریغ نمیدارد .

افلاطون در کتاب جمهوریت عدالت را در نیکوکاری میدانند و همچنین میگوید عدالت عبارتست از راستگوئی و باز پس دادن مال دیگران و همینطور تصرف مال خود و انجام وظیفه را عین عدالت میدانند و معتقد است باینکه اگر کسی کار مخصوص خود را انجام دهد بمفهوم واقعی عدالت رفتار کرده است بالاخره هم آهنگی درونی نفس را عدالت میداند

او عقیده دارد که قوانین جزائی بایستی برای تنبیه و اصلاح مجرم باشد نه کینه جوئی میان مردم و اگر مردم تشخیص نیکی دادند دیگر بیدی نمیگیرایند پس حسن اخلاق و فضیلت نتیجه علم است .

بنظر میرسد اصلاح و تربیت مجرمین که مدتها است طرفدارانی پیدا کرده و مکتبهای تازه ای که در این زمینه پیدا شده نتیجه همین فکر افلاطون و مربوط به بدو هزار سال پیش است .

ارسطو شاگرد افلاطون که او را معلم اول گویند عدالت را اینطور تعریف میکند : عدالت یعنی برابر داشتن اشخاص و دادن بهر کس آنچه حق اوست و مقصود این نیست که همه بیک اندازه سهم ببرند بلکه تناسب باید رعایت شود و این حکم در عدالت توزیعی باید مراعات شود و در مقام حکومت و داوری باید برابری رعایت گردد .

اجرای عدالت بوسیله قانون بعمل می‌آید و چون قانون همیشه بر تمام کیفیات احاطه ندارد بعضی اوقات رعایت انصاف بر جمود قوانین ارجح است. مشارکت هیئت منصفه یعنی ایستادگی قدرتی غیر از قانون که ممکن است همه وقت کامل و مطابق انصاف نباشد در بعضی محاکمات که امروزه متداول است ممکن است از فکر ارسطو ناشی باشد.

اسپینوزا که از حکمای طراز اول اروپا میباشد میگوید امنیت اجتماعی مردم ناشی از آداب و رسوم و قوانینی است که میان آنان مستقر میشود و آنچه بامصالح هیئت اجتماعی سازگار است نیکو و اگر سازگار نیست بد و عاری از فضیلت میباشد و اما این فضیلت و رذالت یعنی خوب و بد نظر بحوائج اجتماعی است و در نفس الامر حقیقت ندارد و نتیجه این است که نیکی و بدی امور اعتباری هستند و حقیقت ندارند و نجات و سعادت و شرف انسان همان عشق بذات حق است.

مونتسکیو مؤلف کتاب روح القوانين عقیده دارد که قوانین رابطه بین مردم را در اجتماع معین میکند و داشتن آن قوانین که ممکن است بدون باشند و یا بصورت عرف و عادت ضروری است والا امنیت وجود نخواهد داشت قوانین آسودگی و آزادی را میان مردم تأمین میسازند و داشتن آنها کمال ضرورت را دارد همانطور که نظام عالم طبق اصول و نظام صحیحی است قوانین را هم نبایستی بنظر و صلاح عده‌ای معدود وضع کرد و بایستی حافظ منافع تمام طبقات مردم باشند. و قانون طبیعی انسان همان عقل است که حاکم بر تمام امور و قضایاست و عقل کلیات را تعیین میکند و قانون امور خاص را.

ولتر که بدون شک از مریبان بزرگ انسانی است که تمام عمر خود را بمبارزه بایعدالتی و الغاء بردگی و فاصله طبقاتی میان مردم و موهومات مذهبی و استبداد و ظلم صرف کرده و با انتشار کتابهای خود ضربت مهمی بآنها وارد و راه آزادی را برای نویسندگان بعد باز کرده و افکارش در پیدایش انقلاب کبیر اثرات مستقیم دارد معتقد است باینکه مدار امور بایستی برداد و قانون مستقر گردد و عدل امریست که فطرت بر آن حکم میکند و طبیعت و فطرت را نمیتوان تبدیل کرد و لکن تبدیل جهل بعلم ممکن و در تربیت نفوس مؤثر است.

میگوید مردم باید با آزادی فکر کنند (در زمان او تفتیش عقاید معمول بوده) و متعرض عقاید مردم نمیتوان شد.

ژان ژاک روسو قانون را اراده عمومی میداند و معتقد است باینکه هرگاه تمام مردم بقانون رای نداده باشند آن قانون اثر ندارد قدرت هر حکومت بسته بقدرت ملتی است که آن حکومت را انتخاب کرده است بنابراین حکومت نباید اراده‌ای غیر از اراده عمومی یعنی قانون داشته باشد او عقیده دارد باینکه تنها ضامن یک ملت در مسئله تقوی قوانین خوب میباشد .

وقتیکه عمل قانون گذاری ضعیف میشود آداب و رسوم هم فاسد میگردد وقتیکه قوانین دارای قدرت نباشند هیچ چیز قدرت نخواهد داشت .

هرگاه در عواملیکه سعادت بشر را تأمین میکنند دقت کنیم می بینیم که این عوامل منحصر است بمقررات و قوانینی که آزادی و مساوات را تأمین مینمایند . روسو عقیده مند است باینکه سعادت جامعه مهمتر از سعادت فرد است و اساساً سعادت بدون جامعه امکان پذیر نمیشود .

بنابراین قوانین خوب و مترقی آنهایی هستند که سعادت جامعه را ملحوظ میدارند .

اگر نیروی صاحب قدرت بحق و حقیقت تبدیل نشود آن قدرت باقی نخواهد ماند و میگوید وقتیکه قوانین بخوبی اجراء نشود هیچ چیز فایده نخواهد داشت . ونتیجه این است که عقاید و طرز فکر مردم را بایستی اصلاح کرد اخلاق و آداب آنها بخودی خود اصلاح خواهد شد .

و زمانیکه آزادی افراد اساس همه تشکیلات باشد اشکالات جزئی اهمیتی نخواهند داشت و طرز فکر یک ملت زائیده تشکیلات سیاسی اوست بالاخره میگوید که همه قوانین اعم از عادی و اساسی برای مردم است و آنها را میتوان در مواردیکه نفع عموم اقتضاء کند تغییر داد .

ملاحظه میشود که روسو بطور مستقیم در ایجاد افکار تازه و طرد مظالم بشری و بیعدالیتها و در نتیجه در ایجاد قوانین اساسی ملتها اثر گذارده است و در حقیقت از موجدین انقلاب کبیر میباشد و اعلامیه های دول از جمله اعلامیه حقوق بشر امروز از عقاید اساسی و روح او که آنها را بتفصیل در کتاب قرارداد اجتماعی بیان کرده ناشی شده است .

برنارد شاو منقد و نویسنده بزرگ ایرلندی که اغلب مبارزه اش برای طرد

اختلاف طبقاتی و آداب و رسوم اشرافی بکاررفته میگوید بر اغلب دادگاه‌های بشری روح غیر حقیقی حکومت میکند.

حق و عدالت گرچه ممکن است قیافه واقعی خود را دیر نشان دهد ولی همیشه فتح نهائی از آن آنهاست.

سوریس مترلینگ فیلسوف بزرگ بلژیکی عدالت و نظام را در خود طبیعت فرض میکند و طبیعت را عادل میداند او که معتقد بخداست و همه چیز را در عالم هستی مظهر خدا میداند مثل میزند و میگوید « وقتیکه دشمن شما را اذیت کرد و قلب شما پراز کینه شد و نتوانستید از او انتقام بکشید ناراحت نباشید خود طبیعت چنان انتقامی از او میکشد که شما هرگز قادر بفکر آن هم نبودید » اصولا امر اداره عالم بر این است که عدالت را دیر اجراء کند و همیشه فرشته عدالت دیر میرسد و نمیتواند آتش ظلم را خاموش کند.

تولستوی عقیده دارد براینکه نظریه هر انسانی نسبت بهر چیزی در دنیا بستگی باوضاع و احوال مادی و معنوی که در پیرامون او میباشد دارد از این رو تعجبی نیست که نظر کسی که محتاج یک تکه نان برای سد جوع میباشد با نظر قاضی سرفه که عمل او را در برداشتن یک تکه نان از دیگری محکوم میکند فرق داشته باشد و تقصیر بینوایان و بیچارگانی که بعلت اشکالاتی که در جامعه وجود دارد محکوم میشوند بمراتب کمتر از اجتماعی است که آنها را بار میآورد.

بنابراین بایستی جوامع بشری را اصلاح کرد و خود موجبات ارتکابی را باید از بین برد و شدت عمل بایچارگان و درماندگان که از سادگی و درستی در اجتماع فاسد نمیتوانند نفوذ کنند در صورت ارتکاب تخلفی خارج از مفهوم واقعی انصاف میباشد.

آناتول فرانس نویسنده و منقد عالیمقام فرانسه که نام او را در مقاله قبلی هم بردم میگوید « قضات بر حسب وظیفه خود نمیتوانند درکنه امور وارد شوند و هرگز از اعماق قلوب متهمین اطلاع ندارند از این رو عادلانه‌ترین دادرسی آنها بیرحمانه است » قوانین از یادگارهای عصر توحش‌اند که در عصر ما با وضعی ملایمتر بجا مانده‌اند.

توجه و مبالغات قاضی در تفسیر از قانون و مجازات متخلف نباید فقط بمورد

خاصی که در معرض قضاوت اوست باشد بلکه دامن‌اش بایستی بنتایج خوب و یابدی حکم او از لحاظ کلی باید گسترده شود.

قانون مرده است و قاضی زنده و این مزیت بزرگیست که قاضی بر قانون دارد ولی او چندان از این مزیت استفاده نمیکند و خود را بیجان تر و سردتر از قانونیکه آنرا اجراء میکند نشان میدهد.

میفرماید «روح قوانین و حشی و عاری از حقایق وجدانیست و اساس قوانین بر پایه اختلافات طبقاتی که بین مردم در هر دوره که بالنسبه موجود میباشد نهاده شده و بهمین جهت عدالت خود تصدیق بیعدالتیهاست که اجرا میشود» میگویم برای اینکه تخلف گدائی و مجازات قانونی آن منصفانه باشد بهتر است قاضی یک لحظه تنعمی را که از آن برخوردار است فراموش کند و خود را بجای موجود تیره‌بختی که از همه چیز محروم است بگذارد آنوقت قضاوت او عادلانه خواهد بود.

بالاخره در کتابی که بنام باغ اپیکور معروفست میگوید «هزاران شکنجه والمی که طبیعت جهت ما ذخیره کرده است سزای عمل مردمان شهوترانیست که لذات خود را در الوان و اشکال میجویند.»

قوانین بدون شک در استیلائی عصر و محیط خود میباشند و مقداری از شئون دیگر اجتماعی را در خود جای داده اند و سرنوشت باطنی آنها همان فلسفه وجودیشان میباشد.

طرز تفکر و ادراکات هرملتی بخوبی از قوانین آنها مستنبط بوده و عوامل جغرافیائی، تاریخی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره در پیدایش آنها مؤثر میباشد.

در روح قوانین موضوعه انسانی هنوز مظاهر عالی اخلاقی بشری بمعنای واقعی وجود ندارد زیرا پایه و اساس آنها از ازمینه قدیم بر پایه اختلافات طبقاتی و امتیازات ارثی نهاده شده و باینکه در ازمینه مختلف با تحولاتی که در اغلب ممالک دنیا ظاهر شده و تغییراتی با توجه باوضاع و احوال روز و طرز تفکر و ادراک ملت‌ها حاصل شده قوانین موضوعه بخوبی نتوانسته اند بطور تساوی حامی منافع تمام طبقات مردم باشند در صورتیکه باید اذعان داشت پایه‌های تخت فرمانروائی بشریت وقتی

بدرستی بنا میشود که تمام ابناء انسانی بتوانند از آزادیهای فردی که طبیعت در نهاد آنان گذاشته استفاده نمایند و زور و قدرت بتدریج جای خود را بحق و عدالت بسپارد .

مادام این آزادی و این اکسیر گرانبها که از خود زندگی هم عزیز تر است سیمای طلائی خود را بجهانیان ننماید نه قانون مصوب و مدون مفید خواهد بود و نه عدالت مفهوم واقعی خواهد داشت .

برای بدست آوردن این عنصر گران قیمت بایستی بتدریج سطح فرهنگ و اخلاق را در جوامع بشری تعمیم داد و پس از حصول عوامل نامبرده قوانینی که حافظ منافع تمام طبقات ابناء انسانی باشد خود بخود بوجود خواهد آمد .

علت عدم رشد واقعی قوانین فعلی در جوامع مختلف انسانی عدم تکامل اجتماعی و اخلاقی انسان عصر حاضر است که بخوبی ملاحظه میشود در زمینه نفع پرستی و تبعیض قشری از الفاظ و کلمات بظاهر آراسته اند و در باطن حامی منافع طبقات معدودی میباشند روی قوانین موضوعه را پوشانده اند و منافع خصوصی این طبقات بصور مختلف در لباس منافع عمومی مردم قلمداد میشود و واقعیات که لازمه وجدان و فطرت عالی انسانیت و ارونه جلوه گر میگردد .

بدین ترتیب قوانین مخلوق دستجاتی که منافع خود را در درون آنها جای داده اند میشود و عدالت بصورت قوانین و مقرراتی که هدفش حفظ منافع طبقاتی است بمنصه ظهور میرسد که روح آنها خالی از حقایق عالی وجدانی بشری است .

قوانین بایستی بر مبنای برابری و مساوات در زمینه وجود ایدئولوژیهای صحیح که نوید ده آزادی فردی و برخورداری تمام ابناء انسانی از مواهب الهی است وضع و اجراء شوند هدف عالی قانون را بایستی در جهت وجدانیات ثابت اخلاقی قرارداد و گوهر حقیقت را در نهاد آنها جای داد در غیر این صورت ظاهری آراسته و باطنی ناشایست خواهند داشت و در واقع حربه ای خواهند بود که عده ای بهتر بتوانند در سایه آن امتیازاتی برای خود کسب و دیگران را از مواهب طبیعی که دامن خود را یکسان برای فرزندان انسانی بدون در نظر گرفتن رنگ و نژاد گسترده است محروم سازند .

قوانین باید موجد مقرراتی عام و منبسط از مبانی عالی اخلاقی انسانی باشند

و بتبع پیشرفت مکتبهای صحیح اجتماعی در جهت رفع نادانی و فقر که از امراض قرون قدیمه است در جبهه اصلاح معنوی انسانی وضع و اجراء کردند و هدفهای مرفقی و اصول اخلاقی را در برگیرند مادام فرشته آزادی بالهای خود را بر انسان این موجود ضعیف که هزاران سال است در برابر بیعدالتی و ظلم شانه خالی کرده نگسترده قوانین موضوعه و بدون که احتوای مطالب آن در واقع همان امتیازات طبقاتی است مفید نخواهند بود.

در عصر حاضر عدالت بمعنای واقعی که توأم با وجدان عالی انسانی باشد سیمای واقعی خود را نشان نداده و ملل جهان بعلت وجود اختلافات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نژادی و مذهبی نتوانسته اند بنام یک بشر خاکی بدون در نظر گرفتن عوامل نامبرده و موقعیت کشورها مبادرت بوضع قانون و مقرراتی واحد و مشابه کنند و مانند قوانین مذهبی در لوای آن زندگی مرفهی برای ابناء انسانی تدارک ببینند و این قوانین را بدون شک بایستی در بطن دکتین و ایدئولوژیهای علمی و اخلاقی که با پیشرفتهای قرن حاضر منطبق اند جستجو کرد که نوید ده زندگی بهتری برای مردم جهان باشند. قوانین فعلی گرچه برای حفظ انتظام و روابط انسانیها در زمینه احتیاجات فعلی ضروری بنظر میرسند ولی هرگز رسا نبوده و جامع نیستند زیرا روح آنها باقیمانده از ازمینه قدیم است که اختلافات طبقاتی و امتیازات دسته های مختلف کاملاً بر آنها حکومت داشته مادام آنها باطن خود را بداشتن برابریهای بشری در زمینه های مختلف و شئون عدیده اجتماعی زینت ندهند و بجای شدت عمل و مجازات داروهای اصلاحی متهمین و مقصرین را که خود مولود اجتماعند حاوی نباشند برای اثناء روح بشریت که دائماً با ترقی او در شئون مختلفه زندگی بطرف تکامل سیر میکند کافی نمیشوند.

ملل مرفقی در زمینه های مختلف علمی پیش افتاده همچنین با توجه به محیطهای زندگانی و سیاسی خود آزادیهای بالنسبه وسیعی بدست آورده اند و این آزادی در قوانین آنها بنحو احسن رسوخ کرده است.

آنان قوانین اساسی و منشورهای خود را بر سبنای آزادی عقیده و بیان و مذهب و تشکیل مجامع و آزادی مطبوعات و انتخابات خلاصه یک روش زندگی دموکراتیک پیراسته اند و در سرلوحه آن قوانین و منشورها حق آزادی فردی و اجتماعی و روابط

آنها با سیاست در نهایت آزادی نمایان می‌باشد و این مقررات بقدری با پیشرفت افکار آن ملت‌ها رو بتکامل نهاده که حق انتخاب هر مذهب و هر عقیده و خط مشی سیاسی آزاد می‌باشد و این امتیاز و عظمت فکری در طی قرون و اعصار و مبارزات تاریخی حاصل شده که خود محصول دانش بشری می‌باشند.

با توجه باینکه طرز فکر ملت‌ها در پیدایش قوانین اعم از اساسی و عادی و منشورها و اعلامیه‌ها اثر کلی دارد ملل عقب مانده که فاقد فرهنگ عالی هستند و نتوانسته‌اند در شئون مختلف زندگی نائل بپیشرفتهای اساسی شوند قوانین کهنه و یا ترجمه شده را سالهای دراز با خود حفظ میکنند و چون قوانین مورد ترجمه هم با محیط‌های اجتماعی و سیاسی آنان نمیتواند مطابقت داشته باشد مفید واقع نشده و در مرحله عمل و اجراء بمصانعه و توطئه می انجامد و اصالت وجودی آنها طبعاً زائل میگردد.

و اگر بظاهر تغییراتی در قوانین آنها بتبع زمان و اوضاع و احوال روز حاصل میشود خود بعلت عدم اصالت منتج به نتیجه صحیح نمیشود و در روح آنها بیعدالتی و امتیاز باقی میماند.

گفتیم احتیاجات فلسفه وجودی قوانین اند و این احتیاجات بتبع عوامل مختلفه زندگی دائماً در تغییرند و هیچ قانونی نمیتواند دائمی و همیشگی باشد ولو هر قدر عالی و خالی از منقصت وضع شود قوانین مترقی‌انتهائی هستند که کاملاً بتوانند خود را با تحول و تکامل رشته‌های مختلف اجتماعی تطبیق دهند و چون هدف انسان قرن حاضر با توجه به تکاملی که با پشت سر گذاشتن زمانهای سابق و مبارزات تاریخی بدست آورده بدست آوردن آزادی است که در لوای این نعمت بزرگ بتواند زندگی مرفهی با بناء خویش اهداء کند قوانین هم بایستی از صورتهای قدیمی که ملهم از امتیازات طبقاتی است خارج شده و بطور تساوی بمعنای حقیقی وضع و اجراء گردند.

وقتی ملتی توانست خود بوضع قوانین ممتاز و مترقی موفق شود بدون شک آن ملت محاکم خوب و بیغرضی را هم همراه خواهد داشت زیرا وجود قوانین عالی نتیجه رشد اجتماعی بوده و قتیکه این تکامل و ترقی در اجتماعی بوجود آمد بدون شک قضاوت هم مستقلاً در آن محیط موجود خواهد بود.

اثر قوانین وقتی بخوبی آشکار است که محاکم بتوانند بر مبنای بینظری و بی غرضی آنها را اجراء کنند و عموم مردم در مقابل عدالت یکسان باشند و الا مردم خود بقانون بی اعتقاد خواهند بود و این خود موجب تباهی آن خواهد بود محاکم امروزه مانند قوانین اعصار بدوی و طفولیت را پیموده و یا پیدایش قوانین اساسی کشورها بصورت فعلی درآمده اند داد گاه های تفتیش عقائد ، محاکم انقلابی و کنوانسیونلی ، محاکم کلیسایی و مذهبی ، داد گاه های مختص بطبقه اشراف محاکم متشکله از طرف دولت فاتح بر دولت مغلوب خود مورت داد گاه های فعلی اند که بتبع ترقیات انسانی در اجتماعات بصورت امروزی درآمده اند که با پیدایش تئوری واصل تفکیک قوای ثلاثه قوه مستقلی را تشکیل داده اند .

و اساساً از لحاظ فلسفی اجرای عدالت با توجه باینکه قوانین و تشکیلات اجتماعی در هیچ زمانی بی عیب نیستند دارای اشکالاتی میباشد قاضی همیشه در احکام خود مقداری از شئون مختلف زندگی مانند طرز تفکر و احتیاجات ملتها و موقعیت اقتصادی آنها وضع اخلاقی و اجتماعی را که قطعاً کامل نیستند نهفته دارد و علاوه خود هم مخلوق همان عوامل است باین سبب قضاوت عام و کامل در اجتماع انسانی که خود سازنده آن میباشد وجود ندارد .

آناتول فرانس نویسنده بزرگ فرانسوی در این مورد بیان خوبی دارد میفرماید « قضات ما بشرند یعنی ضعیف و قابل انعطاف از نظر اقویا سختگیر نسبت بضعفا » .

برنارشاو منقد معروف ایرلندی عقیده دارد براینکه عدالت انسانها غالباً مقرون بخطاست و فقط عدالت خداوندی است که هرگز اشتباهی در آن وجود ندارد . ژان پل سارتر که علمدار فلسفه نوین « برتری وجود بر جوهر » و خود سازنده و موجد فلسفه خاصی در مقابل فلاسفه گذشته است در موضوع عدالت انسانها چنین عقیده دارد « این مطلب که یک انسان حق دارد بر انسان دیگر قضاوت کند قابل قبول نیست » .

هدف قانون ایجاد عدالت در جامعه است و این عدالت بوسیله محاکمی اعمال میشود که بایستی با کمال بی طرفی و بیغرضی و آزادی شرافت انسانی اجرای داد نمایند و اعتماد مردم را باینکه تمام مردم در برابر قانون مساوی اند تدارک بینند . در حقیقت صدای عدالت بدون استثناء بین مردم شنیده شود .

وقتیکه قوانین بدرستی اجراء نشود و تساوی در اجرای آنها نباشد افراد در اجتماع درک بیعدالتی خواهند کرد و در نتیجه طرز فکر و عمل آنان در خلاف جهت آن قانونی خواهد بود که بدرستی در مورد آنان اجراء نگردیده و همین امر خود موجب فساد و زوال قانون خواهد بود.

زمانیکه در نتیجه فساد دستگاه قضاوت و تبعیض در اجرای قوانین حقوق طبقات خاصی از اجتماع که آنان دارای نفوذند ملحوظ گردید و مقصرین واقعی مجازات نشدند قوانین که حافظ نظم و روابط مردم با همدیگرند مفهوم خود را از دست داده و در حقیقت اجرای قانون اعمال ظلم و ستم در اجتماع خواهد بود و خود قانون که بمنظور بهبود اجتماع و روابط مردم وضع میشود وسیله تباهی معتقدات آنان خواهد بود.

اگر بنا باشد شلاق مجازات فقط بر پیکر ناتوان اجتماع که نتوانسته‌اند خود را با محیط ناصحیح مطابقت دهند فرود آید و طرف تیز شمشیر عدالت فقط برای ضعفا کارگر گردد و اقویا بعلت ضعف قوه قضائیه و یا کیفیت وضعی قوانین مجازات نشوند یک نوع بی‌ایمانی بمفهوم عدالت در مردم ایجاد خواهد شد که زوال اثرات آن بسهولت از اذهان امکان پذیر نخواهد بود و در نتیجه بی‌اعتقادی بقانون که خود در هر عصری قابل احترام و تبعیت است رائج خواهد بود که مضار آن مستقیماً عاید اخلاق و عقاید مردم خواهد بود.

قوانین بایستی با توجه بوضع محیط زندگی و عوامل اقتصادی و فرهنگی و آداب و رسوم و معتقدات مذهبی و سایر عوامل مؤثر در شئون زندگی مردم وضع شود و هدف عالی آنها بتبع پیشرفت فرهنگ انسانی در عین اینکه مجازات میکنند اصلاح مقصرین و حاوی جنبه‌های انتباهی و تهذیب باشد تا بتدریج موجبات ارتکابی که قسمت اعظم آن در خود اجتماع نهفته است از بین برود و اجتماع بفضائل حسنه آراسته گردد.

با پیشرفت عوامل رشدی فکری انسانی و پیدایش ایدئولوژیهای مترقی و در نتیجه اصلاح اجتماعات بشری در زمینه‌های اخلاقی و علمی و اقتصادی و استفاده از آزادیهای فردی میتوان مفهوم عدالت بالنسبه کاملتری را برای آینده انسانی پیش بینی کرد.